

خردسالان

دوست

سال ششم
شماره ۳۱۶ ، شنبه
۷ دی ماه ۱۳۸۷
۴۰۰ تومان



۱۶



کلاغ

۱۸



من شنیدم!

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های هیچا هیچ

۳



با من بیا ...

۴



یک اتوبوس، وسط میدان

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



یک عالمه گل

۱۱



جدول

۱۲



پیشی که ترس نداره!

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا...



دوست من سلام.

من پنگوئن هستم و در سرزمین‌های سرد و برفی زندگی می‌کنم. بازی، شنا و ماهی‌گیری را خیلی دوست دارم. ما پنگوئن‌ها پرنده هستیم، اما نمی‌توانیم پرواز کنیم. ولی با بال‌های کوچکمان می‌توانیم خیلی خوب شنا کنیم. من یک خانواده‌ی خیلی خیلی بزرگ دارم. عموها، عمه‌ها، خاله‌ها، دایی‌ها، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایم، خانواده‌ی من هستند.

ما همه با هم زندگی می‌کنیم و به ما خیلی خیلی خوش می‌گذرد.

حالا که فهمیدی من که هستم و از کجا آمده‌ام، دوست

من باش و برای ورق زدن مجله، با من بیا ...



یک اتوبوس، وسط میدان

• زهره پریرخ



وسط یک میدان، یک پهلوان رسید به اتوبوسی درب و داغان. اتوبوس، قامقام، چیش چیش، یکراست رفته بود توی حوض وسط میدان. اتوبوس پر از های و هوی بود، پر از وای و ووی بود. پهلوان دوروبر اتوبوس گشت. در و دیوار اتوبوس به هم پیچیده بود. مسافرها گیج و ویج بودند. پهلوان فریاد کشید: «آهای! کجاست یک جرثقیل تا اتوبوس را جابه‌جا کند؟ کجاست یک ارّه‌برقی تا آهن‌ها را ببرد و درها را باز کند؟» همه فریاد کشیدند: «همین حالا پیدایشان می‌شود.» آب‌قل‌قل می‌رفت توی اتوبوس نه از جرثقیل خبری بود، نه از ارّه‌برقی. پهلوان خواست اتوبوس را بلند کند و از حوض بیرون بکشد. درها را باز کند و آدم‌ها را آزاد کند. رفت زیر اتوبوس و فریاد کشید: «من گرفتارم، علی یارم...» اما هرچه زور زد نتوانست اتوبوس را جابه‌جا کند. دوباره برگشت. این طرف را گشت. آن طرف را گشت، یک پنجره‌ی باز را دید. پهلوان فریاد زد: «آهای! یک نردبان!» دو تا جوان با یک نردبان از راه رسیدند. پهلوان از نردبان بالا رفت. خودش را باریک کرد و دولا کرد و چپید توی اتوبوس. اول یک بچه را بیرون آورد. بعد یک پیرزن را. بعد یواش یواش پهلوان و دو تا جوان، یکی یکی و دوتا دوتا مسافرها را بیرون آوردند. اما انگار هنوز یک نفر فریاد می‌کشید. یکی که صدایش از همه بلندتر بود. پهلوان و دو تا جوان دورتادور ماشین را





گشتند اما مسافری پیدا نکردند. پهلوان از نردبان بالا رفت و نگاهی به سقف ماشین انداخت. ناگهان وسط چند تا چمدان یک مورچه را دید. یک عالمه بار روی کول مورچه بود. مورچه با بال‌هایش وسط چمدان‌ها گیر کرده بود. نه می‌توانست عقب برود و نه جلو بیاید، پهلوان فریاد کشید: «مورچه ریزه! این جا چه می‌کنی؟!» مورچه ریزه فریاد کشید: «گول خوردم. گول این اتوبوس را خوردم. دیدم از کوه بالا می‌رود. در دشت‌ها تند می‌رود. کج می‌رود. راست می‌رود، فکر کردم اگر روی کولش سوار

بشوم، زودتر می‌رسم.» پهلوان فریاد کشید: «من

گرفتارم، علی یارم...» آن وقت چمدان‌ها را

جابه‌جا کرد. این چمدان را کشید. آن

چمدان را هل داد و بالاخره مورچه ریزه

را آزاد کرد. همه‌جا آرام شد. دیگر نه

صدای فریادی بود، نه دادی بود. پهلوان

خیالش راحت شد. خدا را شکر

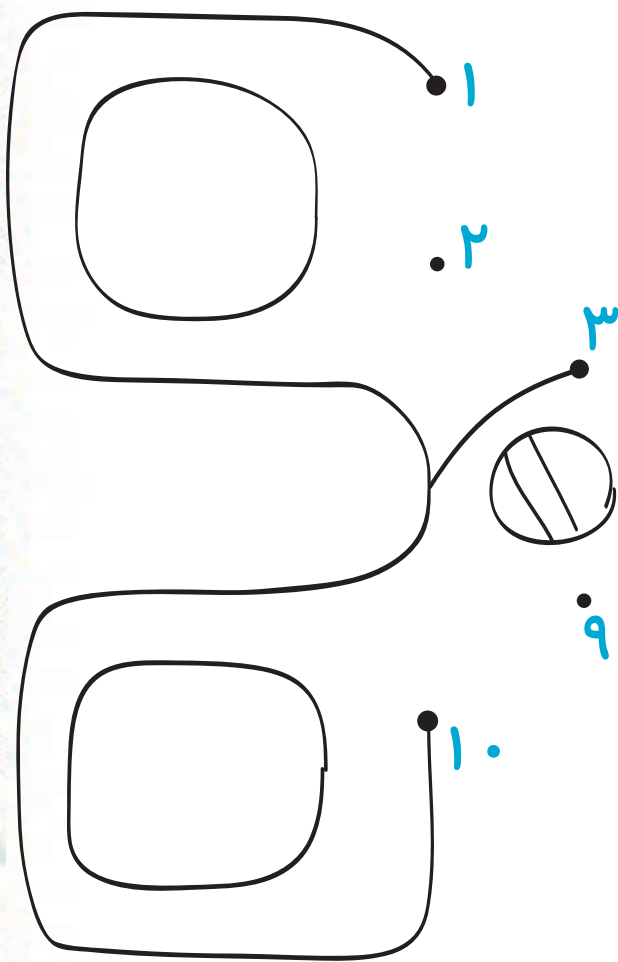
کرد و گفت: «علی یارتان! خدا

نگهدارتان!»





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



۴

۵

۶

۹

۱۰

۷

۸

فرشته‌ها



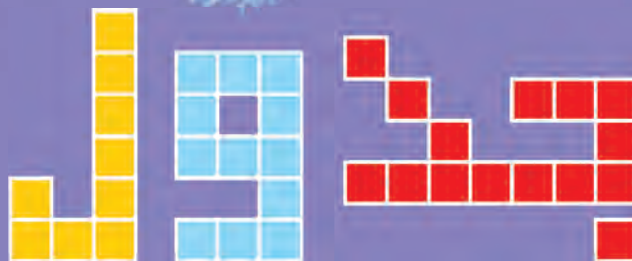
من یک دوست دارم که اسم او امیر است. امیر همسایه‌ی ما است. بعضی وقت‌ها او به خانه‌ی ما می‌آید و ما با هم بازی می‌کنیم. دیروز هم امیر خانه‌ی ما بود. ما می‌خواستیم نقاشی بکشیم. امیر مداد زرد مرا آن قدر تراشید. آن قدر تراشید که مدادم کوچک شد. مدادرنگی‌هایم را جمع کردم و گفتم: «با مدادرنگی‌های من نقاشی نکش!» امیر همین‌طور که گریه می‌کرد، به خانه‌ی خودشان برگشت. مادرم پرسید: «چی شد؟ چرا امیر گریه می‌کرد؟» مداد زردم را به مادرم نشان دادم و گفتم: «ببینید چه قدر این را تراشید!» مادرم مداد زرد را گرفت و گفت: «راست می‌گویی. خیلی کوچک شده. اما چرا امیر گریه می‌کرد؟» گفتم: «چون من مدادرنگی‌هایم را جمع کردم و گفتم که با آن‌ها نقاشی نکشد.» مادرم با تعجب گفت: «تو مهمان خودت را ناراحت کردی؟ امیر دوست تو است!» من چیزی نگفتم. مادرم مداد زرد مرا توی جعبه‌ی مدادرنگی‌هایم گذاشت و گفت: «یک دوست خوب، پیشتر از مدادرنگی می‌تواند تو را خوش حال کند. امام علی (ع) گفته‌اند که خوش اخلاقی، دوستی‌ها را پیشتر می‌کند. تو با امیر خوش اخلاق نبودی! حالا که او رفته و تو تنها ماندی خوش حالی؟» گفتم: «نه» مادرم گفت: «پس برو و از او معذرت‌خواهی کن.» آن روز من و امیر دوباره آشتی کردیم. من خوش اخلاق بودم و امیر هم پی‌خودی مدادرنگی‌هایم را نمی‌تراشید.



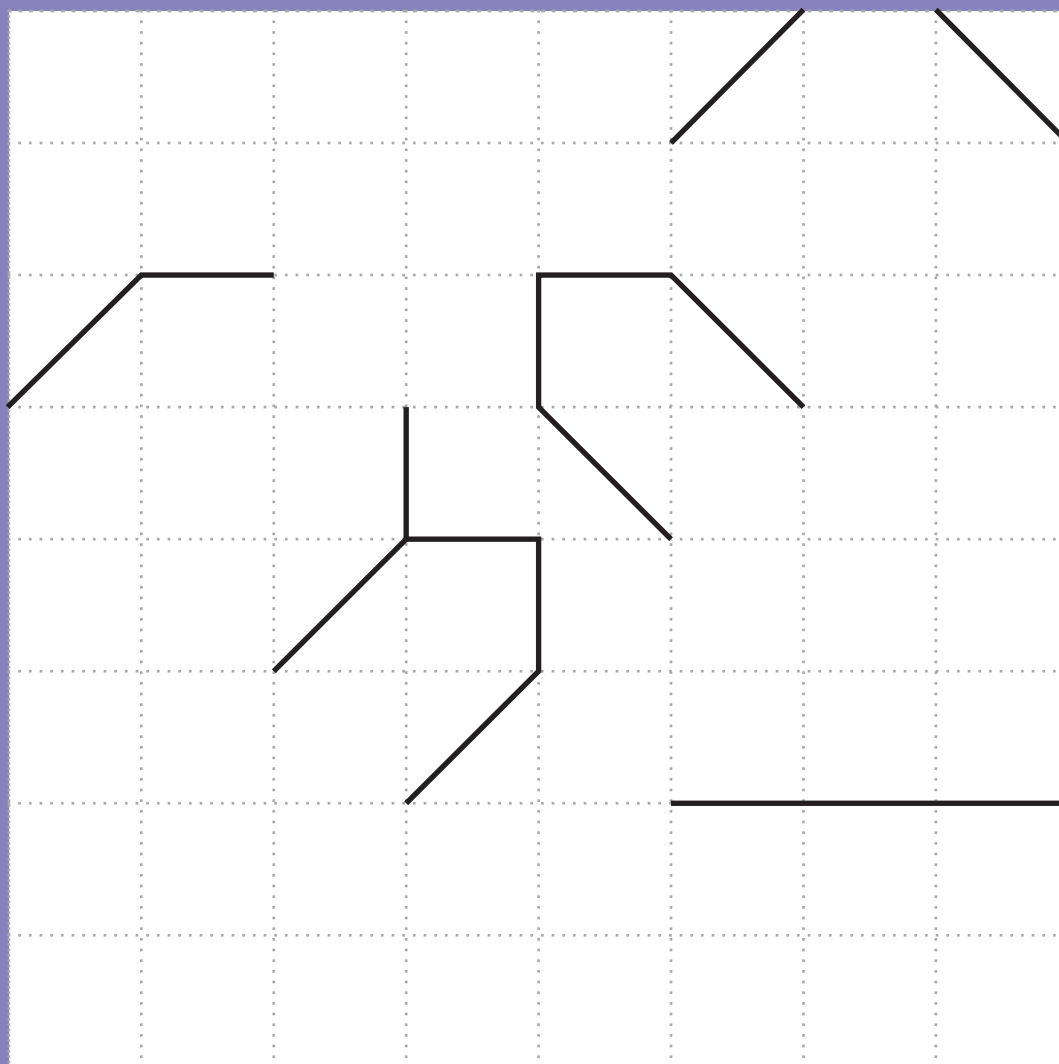
نامبر کشاورز

یک عالمه گل

مامان من دوخت
یک دانه دامن
چین دار و خوشگل
اندازه‌ی من
دور و برش بود
یک عالمه گل
من مثل بلبل
در آن همه گل
پوشیدم آن را
خوش حال و خندان
یک بوس کردم
از لپّ مامان



جدول را کامل و رنگ کن.







چشم پیشی‌ها نسبت به نور خورشید حساسه برای همین شب‌ها که نور که چشم آن‌ها عادیه...



اما روزها که آفتاب می‌تابه و نور زیاده چشم آن‌ها وسط اش باریک می‌شه تا اذیت نشوند.



من پیشی‌ام
نترسید
بچه‌ها!

حُب پسر ۲ دیری که هیچ ترسی نداره؟ چیزی هم به اسم هیولا وجود نداره. اگر صبر کنی شب، چشم‌های پیشی شکل اول اش می‌شه.



چه جالب!
می‌تونم روزها عینک
آفتابی شما رو
چشم‌ش بزنم؟

کمی بعد :

ممنونم بابا! چشم های پیشی با عینک آفتابی
خیلی خوب شد، دیگه ترسناک نیست، نگاه کن!



ها ها ها! پیشی
با عینک آفتابی،
چه بامزه!
اشکالی نداره
پسر!



چند بار بگم بابا من پیشی
نیستم!



حق با شما بود پیشی
که ترس نداره!

ای... ای...
اینو می گفتی؟!

پایان



کلاغ

● مرجان کشاورزی آزاد

کلاغ قالب صابون را توی لانه اش گذاشته بود و منتظر باران بود. باران بارید.
لانه پر از کف شد.
کلاغ بال و پرش را شست.
کلاغ هیچ وقت سفید نشد.





اردک



قورباغه



حلزون



سطل



گوسفند

هنر داستان

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز در مزرعه، بادی وزید و  بزرگی افتاد روی .  که زیر

 گیر افتاده بود، هرچه فریاد زد، کسی صدای او را نشنید. اما ... چرا! 

شنید!  خواست  را بلند کند، اما  خیلی سنگین بود برای همین هم

، قورقور قور صدا کرد. هرچه قورقور کرد، کسی صدای او را نشنید. اما ... چرا! 

شنید!  آمد تا  را بلند کند، اما  سنگین بود و  هم نتوانست

به  کمک کند. پس کواک کواک صدا کرد. اما کسی صدای او را نشنید. چرا...!

شنید و فوری پیش  آمد.  پرسید: «چی شده؟»  گفت:»

 قورقور صدا کرد. من شنیدم و آمدم.»  گفت:»  زیر 

گیر افتاده و نمی تواند بیرون بیاید. من صدای او را شنیدم و قورقور کردم.» 

بع کرد و با سرش  را قل داد و انداخت آن طرف.  خوش حال شد و از

 و  و  ، تشکر کرد. اما کسی صدای  را نشنید! چرا...!

شنید!  ، گفت:»من هم شنیدم!«  خندید و گفت:»این دفعه، من

هم شنیدم!»

قصه‌ی حیوانات



یک روز سرد و
برفی، مورچه به طرف
لانه‌اش می‌رفت که ...

ببر بزرگی او را دید.



و تصمیم گرفت مورچه را
بگیرد!

مورچه فوری رفت
توی سوراخی زیر برف‌ها





وقتی که ببر رفت، مورچه از سوراخ بیرون
آمد و به طرف لانه دوید.



و منتظر ماند تا ببر برود.



و بالاخره پیش دوستانش رسید.
دوستانی که نگران او بودند.



بازی

در هر ردیف یکی از شکل‌ها با بقیه فرق دارد.

آن را پیدا کن و دورش خط بکش.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



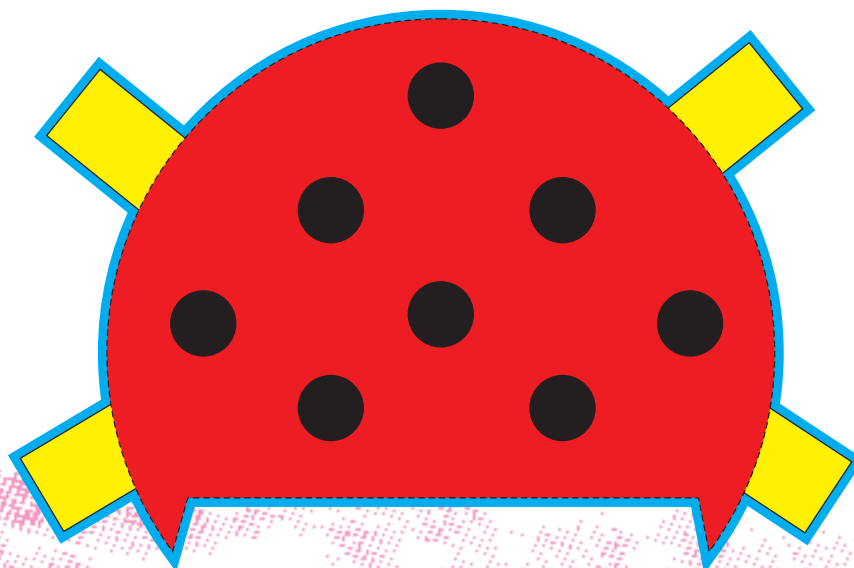
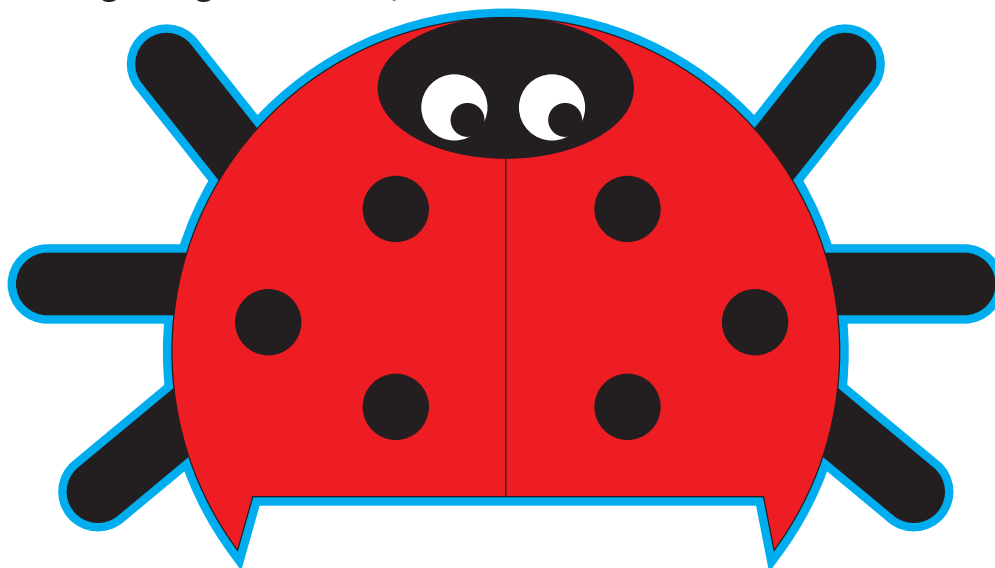
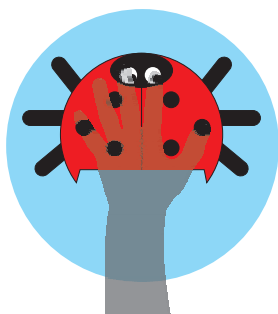
نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰۰ ریال
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

شکل‌ها را از روی خط آبی قیچی کن.
قسمت‌های زرد رنگ را را به داخل تا کن و به آن‌ها چسب بزن.
حالا دو طرف کفش دوزک را از پشت به هم بچسبان.
حالا آن را توی دوستت کن! کفش دوزک تو آماده‌ی نمایش است!



دوست خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

و یا به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۶۶۱۵۵۵۸ - ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱) درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء

دوستان عزیز لطفاً قسمت‌های مشخص شده را پر کنید و خودتان یک پاکت نامه با آن بسازید و برای ما بفرستید.



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده:

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





ترانه‌های هیچا هیچ

◀ مصطفی رحماندوست

جیک جیک جیک جیکی نا

جوجه‌ی خوشگلی نا

دو چشم داره، چه ماهه

پاهای کوچکی نا

زرده ولی نه زردکه، نه لیمو

پر داره و نه اردکه، نه بلبل و پرستو

جوجه‌ی تنبلی نا

می‌پره رو صندلی نا

مامان می‌خواد نداریم

اما براش دونه و آب می‌ذاریم



